

بی‌اعتنایی صهیونیسم به حیات انسانی: تناقض با پیکوآخ نفش و پیگیری اسرائیل بزرگ

صهیونیسم، که در اواخر قرن نوزدهم تحت رهبری تئودور هرتزل به عنوان یک جنبش ملی‌گرایانه ظهور کرد، اغلب به عنوان یک ایدئولوژی آزادی‌بخش برای مردم یهود به تصویر کشیده شده است. با این حال، مسیر تاریخی آن الگویی نگران‌کننده از اقدامات و گفتمان‌هایی را آشکار می‌کند که بی‌اعتنایی عمیقی به حیات انسانی - چه یهودی و چه غیر یهودی - نشان می‌دهد. این مقاله استدلال می‌کند که صهیونیسم، با وجود پذیرش رسمی طرح تقسیم سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷، هرگز به طور جدی راه‌حل دو کشوری را دنبال نکرد. در عوض، به طور مداوم چشم‌اندازی از اسرائیل بزرگ را پیش برده است که فراتر از مرزهای فلسطین تاریخی گسترش می‌یابد. این جاه‌طلبی از طریق همکاری با آلمان نازی، عملیات‌های پرچم جعلی، رد دیپلماسی بین‌المللی، و نقض اصول اخلاقی بنیادین یهودی، از جمله **پیکوآخ نفش** - وظیفه مقدس حفظ حیات انسانی - محقق شده است.

بنیاد ایدئولوژیک صهیونیسم منعکس‌کننده ناسیونالیسم آلمانی **بلوت اوند بودن** («خون و خاک») است که زمین را به یک گوساله طلایی - خدای جعلی - تبدیل می‌کند و بدین ترتیب فرمان تورات مبنی بر عدم بازپس‌گیری سرزمین اسرائیل با زور پیش از آمدن مسیح را نقض می‌کند. از این منظر، صهیونیسم نه تنها خیانت سیاسی، بلکه یک بدعت الهیاتی نیز محسوب می‌شود.

تناقض با پیکوآخ نفش: هسته اخلاقی یهودیت

اصل یهودی **پیکوآخ نفش** - که حفظ حیات انسانی تقریباً بر تمام احکام دینی اولویت دارد - سنگ بنای اخلاق هالاخیک است. این اصل که ریشه در پیدایش ۱:۲۷ («خدا انسان را به صورت خود آفرید») دارد و در **سنهدرین ۴:۵** گسترش یافته است («هرکس یک زندگی را نجات دهد... گویی جهانی را نجات داده است»)، سنت تلمودی (یوما ۸۲الف) تأکید می‌کند که حتی ممنوعیت‌های مقدس، از جمله **شبات** و **یوم کپور**، باید برای نجات جان کنار گذاشته شوند.

با این حال، رهبران صهیونیست بارها این اصل را در راه ساخت دولت قربانی کرده‌اند. دیوید بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل، در سال ۱۹۳۸ این محاسبه سرد را بیان کرد:

< «اگر می‌دانستم که می‌توان تمام کودکان در آلمان را با انتقال به انگلستان نجات داد، و تنها نیمی از آن‌ها را با انتقال به ارض یسرائل، من دومی را انتخاب می‌کردم... زیرا ما نه تنها با محاسبه این کودکان، بلکه با محاسبه تاریخی مردم یهود روبرو هستیم.»

(آرشیو مرکزی صهیونیستی، S25/419).

این ترجیح برای استراتژی جمعیتی بر بقای فوری مستقیماً با **پیکوآخ نفش** در تضاد است. این انسان‌ها - که بسیاری از آن‌ها کودکان بودند - را به ابزارهایی در یک پروژه ملی تقلیل می‌دهد و جوهر اخلاق یهودی را تضعیف می‌کند.

عملیات‌های نظامی صهیونیستی نیز به طور یکسان به زندگی یهودیان و اعراب بی‌اعتنایی نشان داد. بمب‌گذاری هتل کینگ دیوید (۲۲ ژوئیه ۱۹۴۶) توسط ایرگون ۹۱ نفر را کشت، از جمله ۱۷ یهودی، حتی پس از هشدار تلفنی. جنگجویان ایرگون لباس عربی پوشیده بودند، تاکتیکی که سردرگمی و خطر برای غیرنظامیان را افزایش داد (گزارش اطلاعاتی بریتانیا، ۱۹۴۶). قتل‌عام دیر یاسین (۹ آوریل ۱۹۴۸)، که توسط ایرگون و لهی انجام شد، بیش از ۱۰۰ روستایی عرب را کشت، بار دیگر با استفاده از لباس عربی برای نفوذ. هر دو حادثه نشان‌دهنده تمایل به پذیرش مرگ یهودیان به عنوان خسارت جانبی برای کسب مزایای استراتژیک است.

امروز، این بی‌اعتنایی در نسل‌کشی در غزه به اوج خود رسیده است. بر اساس آژانس‌های سازمان ملل، عفو بین‌الملل (۵ دسامبر ۲۰۲۴)، و پزشکان بدون مرز (۱۱ ژوئیه ۲۰۲۵)، بیش از ۴۰,۰۰۰ فلسطینی کشته شده‌اند. بیش از ۸۰ درصد زیرساخت‌های غزه تخریب شده است (ویکی‌پدیا، «نسل‌کشی غزه»، ۲۰۲۵-۰۷-۱۷)، و ۱.۹ میلیون نفر آواره شده‌اند (UN OCHA، ۲۰۲۵). چنین تخریبی به وضوح پیکوآخ نفش را نقض می‌کند و نشان‌دهنده کاهش سیستماتیک ارزش حیات انسانی برای اهداف سرزمینی و ایدئولوژیک است.

رد راه‌حل دو کشوری: هدفی دیرینه برای اسرائیل بزرگ

اگرچه آژانس یهودی به طور علنی طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ را پذیرفت، رهبران صهیونیست آن را به عنوان یک امتیاز تاکتیکی می‌دیدند. بن‌گوریون، چند روز پس از رأی‌گیری، گفت: < «پذیرش طرح یک گام تاکتیکی و سکوی پرشی برای گسترش سرزمینی آینده بر کل فلسطین است.» (ویکی‌پدیا، «طرح تقسیم سازمان ملل متحد برای فلسطین»، ۲۰۲۵-۰۷-۰۲).

صهیونیست‌های تجدیدنظرطلب، مانند ژئف ژابوتینسکی، صریح‌تر بودند. در سال ۱۹۳۵، خطاب به جوانان بتار، اظهار داشت: < «ما باید در فلسطین دیواری آهنین بسازیم، و اگر ضعیفان یا ناسازگارها نتوانند آن را بشکنند، باید عقب بمانند.» (آرشیو ژابوتینسکی، ۲/۱۲/۱).

ترور میانجی سازمان ملل، کنت فولکه برنادوت، توسط لهی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۸ - اندکی پس از پیشنهاد او برای بازگرداندن برخی سرزمین‌ها به کنترل اعراب - رد صهیونیسم برای همزیستی مسالمت‌آمیز را بیشتر نشان داد. برنادوت هزاران یهودی را در طول هولوکاست نجات داده بود. با این حال، به دلیل دخالت دیپلماسی او در چشم‌انداز اسرائیل بزرگ، ترور شد.

این جاه‌طلبی امروز از طریق گسترش شهرک‌ها، الحاق سرزمین‌های فلسطینی، و سلطه نظامی ادامه دارد. از سال ۱۹۶۷، سرزمین فلسطینی بیش از ۴۰ درصد به دلیل شهرک‌سازی کاهش یافته است (مؤسسه کارنگی، ۲۰۲۴)، و تخریب غزه اکنون نقشه فتح را تکمیل می‌کند.

عملیات‌های پرچم جعلی: قربانی کردن زندگی برای کنترل روایت

گروه‌های صهیونیستی بارها از تاکتیک‌های پرچم جعلی برای دستکاری افکار عمومی بین‌المللی و متهم کردن اعراب استفاده کرده‌اند. بمب‌گذاری ایرگون در هتل کینگ دیوید شامل مأمورانی بود که لباس عربی پوشیده بودند، واقعیتی که توسط اطلاعات بریتانیا مستند شده است (آرشیو ملی، بریتانیا، ۱۹۴۶). در ژوئیه ۱۹۴۷، ایرگون هنگام اعدام دو سرباز بریتانیایی تابلوهایی به زبان عربی قرار داد تا اعراب را متهم کند (پرونده‌های MI5، ۲۰۰۶). ماجرای لاوون (۱۹۵۴) این الگو را تشدید کرد: مأموران اسرائیلی در مصر، که خود را به عنوان عرب معرفی کرده بودند، اهداف غربی را بمباران کردند تا روابط

بریتانیا و مصر را خراب کنند. چهار مأمور کشته شدند، و افشای عملیات تقریباً به فروپاشی دیپلماتیک منجر شد (ویکی‌پدیا، «ماجرای لاوون»، ۲۰۲۵-۰۴-۰۱).

این حوادث نشان‌دهنده بی‌رحمی نسبت به زندگی اعراب و یهودیان است - جایی که مرگ‌ها به طور استراتژیک برای پیشبرد روایت پذیرفته می‌شوند. این استراتژی امروز نیز دیده می‌شود، زمانی که اسرائیل تمام مقاومت در غزه را به عنوان «تروریسم» برچسب می‌زند، حتی در حالی که غیرنظامیان را در پناهگاه‌های سازمان ملل و مکان‌های کمک‌رسانی هدف قرار می‌دهد، و قربانیان را به عنوان تهدید معرفی می‌کند تا نابودی را توجیه کند.

همکاری با آلمان نازی: گناه اصلی صهیونیسم

شاید محکوم‌کننده‌ترین تناقض با پیکوآخ نفش در همکاری اولیه صهیونیسم با آلمان نازی نهفته باشد. توافق هوارا (۲۵ اوت ۱۹۳۳)، که بین فدراسیون صهیونیستی آلمان و رژیم نازی امضا شد، انتقال بیش از ۵۰,۰۰۰ یهودی و دارایی‌هایشان به فلسطین را تسهیل کرد. این به طور مؤثری تحریم جهانی یهودیان علیه آلمان را شکست، که توسط کنگره یهودیان آمریکا و دیگران اعلام شده بود (دیلی اکسپرس، ۲۴ مارس ۱۹۳۳: «یهودا به آلمان اعلان جنگ می‌دهد»).

رهبران صهیونیست استعمار را بر نجات جمعی اولویت دادند. بیتسحاق گروئنوم، رئیس کمیته نجات آژانس یهودی، در سال ۱۹۴۳ اظهار داشت:

< «اگر منابع را برای نجات یهودیان از اروپا منحرف کنیم، پروژه صهیونیستی در فلسطین را تضعیف خواهیم کرد. یک گاو در سرزمین اسرائیل ارزش بیشتری از تمام یهودیان در لهستان دارد.» (آرشیو یاد وشم، M-2/23).

این محاسبه سودگرایانه - قربانی کردن میلیون‌ها نفر به خاطر یک دولت آینده - در تضاد مستقیم با تعالیم یهودی درباره ارزش بی‌نهایت یک زندگی است.

بی‌دی‌اس، گروه لاهه، و حسابرسی اخلاقی معاصر

خیانت به تحریم ۱۹۳۳ از طریق هوارا بازتابی مدرن در مخالفت با جنبش تحریم، واگذاری و تحریم‌ها (BDS) پیدا می‌کند. بی‌دی‌اس، که اکنون توسط گزارشگران سازمان ملل، عفو بین‌الملل، و پزشکان بدون مرز در پرتو نسل‌کشی در غزه حمایت می‌شود، هدفش پایان دادن به اشغال و آپارتاید است. تحریم‌های گروه لاهه در ۱۶ ژوئیه ۲۰۲۵ - شامل تحریم تسلیحاتی و محدودیت‌های بندری - اولین مکانیسم اجرایی بین‌المللی بزرگ را نشان می‌دهد. در حالی که تحریم ۱۹۳۳ فاقد حمایت دولتی بود و توسط همکاری صهیونیستی خراب شد، بی‌دی‌اس اکنون توسط چارچوب‌های قانونی بین‌المللی تقویت شده است. با این حال، ایالات متحده همچنان سالانه ۳.۸ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل ارسال می‌کند (بودجه ۲۰۲۵) و دادستان و برخی از قضات دیوان کیفری بین‌المللی و همچنین گزارشگر ویژه سازمان ملل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، فرانچسکا آلبانیز، را تحریم کرده است، که نشان‌دهنده بن‌بست اخلاقی بین اخلاق مردمی و منافع ژئوپلیتیکی است.

ممنوعیت الهیاتی: بازپس‌گیری سرزمین با زور به عنوان بت‌پرستی

تورات یهودیان را از بازپس‌گیری سرزمین اسرائیل با زور پیش از آمدن مسیح منع می‌کند. ارمیا ۲۹:۷ دستور می‌دهد:

< «صلح و سعادت شهری را که شما را به تبعید برده‌ام بجویند... زیرا اگر آن سعادت یابد، شما نیز سعادت خواهید یافت.»

این تعلیم در **کتوبوت ۱۱۱ الف** به عنوان «سه سوگند» کدگذاری شده است:

۱. یهودیان نباید به صورت «دیوار» (یعنی با زور) به سرزمین صعود کنند.

۲. آنها نباید علیه ملل شورش کنند.

۳. ملل نباید اسرائیل را بیش از حد سرکوب کنند.

راشی و بسیاری از حکما این سوگندها را به عنوان ممنوعیت بازگشت زود هنگام به حاکمیت تفسیر کردند و هشدار دادند که چنین سرپیچی‌ای مجازات الهی را به دنبال خواهد داشت. خاخام جوئل تایتلبوم، در **وایوئل موشه**، صهیونیسم را بدعت خواند و هشدار داد که به فاجعه منجر خواهد شد.

نقض این سوگندها توسط صهیونیسم آرمان ملی را به یک تخلف الهیاتی تبدیل می‌کند. مانند بنی اسرائیل که گوساله طلایی را در خروج ۳۲ پرستش کردند - جایگزینی برای زمان‌بندی الهی ساختند - صهیونیسم یک «رستگاری» زود هنگام را از طریق خشونت و خون بنا می‌کند. ایدئولوژی «اسرائیل بزرگ» منعکس‌کننده ناسیونالیسم **بلوت اوند بودن** است: اعتقاد به اینکه هویت از خطوط خونی و سلطه سرزمینی ناشی می‌شود (مارکسیست‌ها، ارگ، «بلوت اوند بودن»).

با این کار، صهیونیسم **پیکوآخ نفش** را رها می‌کند و تقدس زندگی را با بت‌پرستی زمین جایگزین می‌کند.

نتیجه‌گیری: شکست اخلاقی و الهیاتی صهیونیسم

تاریخ صهیونیسم - از طریق همکاری با نازی‌ها، رد دیپلماسی صلح‌آمیز، عملیات‌های پرچم جعلی، و بی‌اعتنایی استراتژیک به حیات انسانی - خیانتی عمیق به اخلاق یهودی را تشکیل می‌دهد. ریشه‌های ایدئولوژیک آن بت‌پرستی‌های ملی‌گرایانه‌ای را که تورات محکوم می‌کند، منعکس می‌کند. نقض‌های آن از **پیکوآخ نفش** - از محاسبات سرد بن‌گوریون تا نسل‌کشی در غزه - پایه‌های اخلاقی یهودیت را تضعیف می‌کند.

رستگاری واقعی یهودی، طبق تورات، از طریق فتح به دست نمی‌آید، بلکه از طریق تواضع، عدالت، و زمان‌بندی الهی حاصل می‌شود. تا آن زمان، حفظ زندگی - نه زمین - باید بالاترین فرمان باقی بماند.